

## عصر طاهره

### دکتر امین بنانی

این گفتار در دو بخش است؛ بخش اول درباره عصر طاهره و بخش دوم کوششی در نمایاندن چهره طاهره در چارچوبه عصر او. هنگامی که از يك عصر در تاریخ سخن میگوئیم منظور يك برهه از زمان نیست بلکه بررسی در دوره ای است که با ویژگی های خود از دورانهای دیگر متمایز میشود. پس باید دید که ویژگی های جهان و ایران در نیمه قرن نوزدهم میلادی چیست؟ پیش از هر چیز ویژگی این عصر پیشروی و چیرگی غرب بر جهان است. و در خود سرزمینهای غرب زمانی است که نظم دودمانی از هم پاشیده. سلسله هائی مانند بوربون ها (BOURBONS)، هابسبورگ ها (HABSBURGS)، هوهن سولرها (HOHENZOLLERNS) و رمانوف ها (ROMANOVVS) که قرنها بر اروپا حکمفرمائی میکردند در اثر انقلاب بزرگ فرانسه و دوره ناپلئونی به لاشه های نیمه جانی تبدیل شده بودند که تندباد جنگ جهانی اول آنانرا به نابودی سپرد. ویژگی دیگر این عصر يك تحرك و ترقی است در جوامع غرب به سوی رسیدن به يك دایره وسیعتری از وحدت یعنی تکوین وحدت ملی. این برداشت بر مبنای بیان مبارك حضرت ولی امرالله است که ترقی و تکامل جوامع بشری را در بسط دوایر وحدت از خانواده به طایفه به شهر تا به ملیت تعبیر میفرمایند که غایت آن وحدت عالم انسانی است. ناگفته نماند که آن انگیزه هائی که در آغاز گذشت از يك دایره محدودتر به دایره وسیعتر نیروی تحرك و تحول مثبتی است، در پایان آن به صورت يك نیروی مقاومت منفی جلوه میکند و زایش دوران نورا با درد و رنج همراه میکند. و اکنون می بینیم که همان نیروی مثبت پیدایش وحدت ملی در قرن نوزدهم به خطرناکترین بیماری زمان ما یعنی ملت پرستی کینه توزانه تبدیل شده است که بزرگترین مانع صلح جهانی و وحدت بشری است.

همچنین این زمان قرن نوزدهم مقارن است با پیدایش انقلاب صنعتی در اروپا و امریکا و عواقب شدید و عمیق آن در تمام شئون اقتصادی و اجتماعی و سیاسی همه جهان ما. بارزترین پدیده آن چیرگی ممالک غرب بر تمام کره زمین است، و این چیرگی همراه با يك حس برتری نژادی و مذهبی بسیار تند و زننده غرب بر دیگر مردمان جهان تحمیل میشود و سبب ایجاد تصادمهای خشونت آمیزی با همه جوامع و فرهنگهای دیگر میگردد. در عین حال در خود جهان غرب در اثر این چیرگی و پیروزیهای آسان بدست آمده و کبر و نخوت حاصل از آن يك حس ترقی و تعالی نهائی هم ریشه گرفت که انسان اروپائی سفید پوست مسیحی دیگر همه مراحل بدوی و سبمیت و جنگ و جدال را پشت سر گذاشته و يك انسان متمدن به کمال رسیده و سر گل خلقت بشریت شده است. البته در قرن بیستم جنگ جهانی اول پرده از این خود فریبی برداشت و بیخود نیست که با وجود همه کشتارها و خاتمان براندازیهای جسمانی و مادی، لطمه معنوی و روانی آن جنگ صدها برابر شدیدتر بود و به یکباره نسل جوان و متفکر غرب را

دچار یأس و بدبینی و پوچ اندیشی کرد. ولی در اواسط قرن نوزدهم و تسلط روز افزون اروپا بر جهان کمتر نشانه ای از این یأس و بدبینی دیده میشد مگر گاه بگاه شاعران یا هنرمندان حساسی مانند اسپهائی که قبل از وقوع زلزله می لرزیدند، با يك حس درونی از آینده و خیمی بیمناک بودند و آثاری بوجود میآوردند که مردم آن زمان از درك آن دور بودند و فقط بعدها دیده شد که چقدر واقعیت داشت. علیرغم اینگونه واهمه ها انسان غربی قرن نوزدهم به برتری خود معتقد بود و اطمینان داشت. برخورد شرق و غرب در حقیقت برخورد غرب مهاجم و متعارض است با دیگران. در اینجا از بحث درباره برخورد غرب با شرق دور و افریقا و اقیانوسیه و دیگر نقاط جهان میگذریم و فقط منظورمان رخنه غرب در جهان اسلام است که ویژگیهای خود را دارد و مسائلی را به وجود میآورد که خواه و ناخواه با عصر طاهره و اتفاقاتی که در ایران اسلامی قرن نوزدهم بوقوع می پیوندد ارتباط دارد. سرچشمه این خصوصیات البته آن طرز تفکری است که از صدر اسلام در اثر بسط و پیروزی سریع و شکفت آمیز آن دیانت الهی نضج گرفته و مسلمانان را به برتری مطلق خود بر دیگر مذاهب و ملل خو داده. بخش کردن جهان به دارالاسلام و دارالحرب و ناگزیری پیروزی دارالاسلام بر دارالحرب و شعارهایی مانند «الاسلام یطوا ولا یعلی علیه» نمونه این جهان بینی است. اکنون در قرن نوزدهم با وجودیکه جوامع اسلامی قرنهای آن تحرک و توفیق دورانهای اولی باز ایستاده بودند ولی هنوز اینچنین تجربه زبونی و خواری در برابر اقوام غیرمسلمان نداشتند مگر یکبار در زمان هجوم مغول که آنزمان هم ضربه روحی آن برای مسلمانان شدیدتر از همه خون ریزیها و خرابیها بود. ولی مغولهای مستولی بر جوامع اسلامی خود پس از یکی دو نسل مسلمان شدند و علمدار و غازی آن دیانت گشتند. در قرن نوزدهم از مصاف جنگ گرفته تا بازار تجارت و علم و صنعت و سیاست مسلمانان همه جا خود را مقهور غریبان یاقند و بیکیاره آن حسن توفیق ایشان به عقده حقارت تبدیل شد.

در این خصوص اگر در فضای سیاست و واقعیت بنکریم از سوئی می بینیم که آن نظام اجتماعی کهن و فرسوده حاکم و محکوم یعنی فرمانروائی يك قشر کوچک از جامعه بر قاطبه جمعیت، که چه بسا به ظلم و استبداد هم آغشته است، همچنان ادامه دارد. و از سوی دیگر با بعضی ویژگیهای تازه هم همراه است. این مسائل تازه بیشتر از سیاستهای کوتاه بینانه دوران صفویه سرچشمه میگیرد و در حقیقت تاوان آن سیاستهاست که مهمترین آن میدان دادن به روحانیون شیعه و سهم کردن آنان در قدرت سیاسی و اجتماعی است. در این تنگنای واقعیت البته افق افکار و اعتقادات هم کوتاه و تاریک است. فضای اندیشه در جامعه ایران قرن نوزدهم وارث کشمکشهای علمای اخباری و اصولی شیعه است. و در تمام این کشمکشها جنبه های عملی کسب قدرت و ثروت بر مسائل نظری و تجریدی میچرید. در اینچنین محیطی است که فشار روز افزون استعمار غرب از تمام عناصر رکود و نفاق در جامعه ایران استفاده میکند و در را بر هر گونه رشد معنوی و سیاسی و اقتصادی می بندد.

در برابر این نظام فرسوده سیاسی، اجتماعی و عقیدتی که اکثریت جامعه و سران آن را در برمیگیرد، دست کم در بین گروهی از روحانیون متفکر که بدنبال قدرت و مقام نبودند، قرن نوزدهم در ایران همچنان شاهد دوران به فرجام رسیدن آمیزش و پیوند اندیشه هائی است که قرنهای در فضای ایران اسلامی روئیده و ریشه دوانده، و در اصل بکلی از هم متمایز بوده و چه بسا که رو در روی هم ایستاده و همدیگر را دفع و نفی هم کرده. این آمیزش و پیوند سه رشته افکار فلسفی و عرفانی و اعتقادی است که هر يك جداگانه با مشرب و مکتب خود آغاز میشود. و در تکوین و تحول این مکتب ها بزرگانی چون ابن سینا و سهروردی غزالی و مولوی سرمنشأ هستند و در آمیزش و پیوند آنها کسانی چون ملاصدرا و فیض کاشی و حاج

ملاهادی سزواری سهمی بسزا دارند. و اکنون در اثر این آمیزش و پیوند این رشته هاست که در میانه قرن نوزدهم در ایران يك حالت شدت انتظار موعود بوجود آمده زمان موعود را بسیار نزدیک و درك آنرا بسیار آنی نموده است. این است خصوصیت عصری که میتوان تعبیر کرد به تب انتظار و ایمان به فرا رسیدن موعود و ظهور معبود که با هر سالی که به هزاره غیبت امام نزدیکتر میشد تندتر میشد. البته این نوع انتظار هزاره ای و امید به سرآمدن ظلم و تباهی و فرا رسیدن عدالت و نجات در تاریخ و بویژه تاریخ ادیان بی سابقه نیست. در جهان اسلامی ایرانی شیعیه در میانه قرن نوزدهم مکتب شیخی است که پیشرو و بارزترین نمایانگر این تب هزاره ای یعنی شدت انتظار و ایمان بوقوع آنی ظهور است.

فراموش نکنیم که بذر از نو روئیدن در فرهنگ و حیات اجتماعی ایران همیشه با يك تبلور آئینی و اعتقادات و انتظارات مذهبی سر از خاک بیرون آورده. این بحث اساسی و مفصلی است که انشاء الله در آینده نزدیک با ترجمه کتاب بسیار پر ارزش دانشمند فقید بهائی جناب الساندر و باوزانی ALESSANDRO BAUSANI به نام "ایران دینی" PERSIA RELIGIOSA برای علاقمندان روشن تر خواهد شد.

\* \* \*

اکنون پس از این مرور اجمالی در فضای نیمه اول قرن نوزدهم که عصر طاهره است گریزی به پایان آن قرن و آغاز قرن بیستم بزنیم. شصت سال پس از شهادت حضرت اعلی و جناب طاهره شخصی بنام ناظم الاسلام کرمانی در شرح و توضیح ریشه های انقلاب مشروطه کتابی نوشت به اسم "تاریخ بیداری ایرانیان". در این کتاب ذکری از باب و بابیه نیست و حال آنکه بیداری حقیقی ایرانیان از همان بعثت حضرت باب شروع شد، و بدون شك خوش آهنگترین و بلندآوازه ترین مرغ سحر خوان آن بیداری جناب طاهره بود!

محکوم شود ظلم به بازوی مساوات  
معدوم شود جهل ز نیروی تفرس  
گسترده شود در همه جا فرش عدالت  
افشانده شود در همه جا تخم توئس

اینها سخنانی است که تا شصت هفتاد سال بعد از طاهره از زبان و قلم هیچکس جاری نشده. مفاهیم و عبارات و حتی لغات همگی تازه است و بی سابقه. باید هفتاد سال تا شعر فرخی یزدی و لاهوتی کرمانشاهی به جلو بیاییم تا با این کلمات و مفاهیم بربخوریم. پیشروی و پیش آهنگی طاهره در بیداری ایرانیان از همین يك شعر بخوبی پیداست.

افرادی مانند میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی که امروزه از طرف روشنفکران و میهن پرستان ایرانی بعنوان پیشوایان بیداری ایرانیان ستایش می شوند، آنچه که مثبت و دلپذیر در آثار ایشان دیده میشود، بگذریم از آنچه که پر از تزویر و ریا است، همگی اقتباس و بازتابی است از کتاب "بیان" و مشخص تر از "رساله مدنیه" حضرت عبدالبهاء. و بالاخره تنها کلید برخورد درست و سالم تصادم فرهنگهای شرق و غرب و لزوم اخذ صحیح تمدن غربی بر پایه روحانیت و معنویت بهائی را فقط در همین "رساله مدنیه" می بینیم. پس باید گفت که عصر طاهره به تمام معنا عصر بیداری است. از دیدگاه درون تاریخ امر ما این عصر را صرفاً دوران بوقوع پیوستن مواعید الهی می بینیم، ولی از دورنمای کلی تاریخی و از دید يك مورخ منصف بی غرض ناگزیر می بینیم که این اولین قدم در راه بیداری و نوسازی جامعه است.

\* \* \*

آنچه که گفته شد کوششی بود در روشن کردن افق زمانی و مکانی عصر طاهره. اکنون بپردازیم به نمایاندن چهره او در فضای خود و به کمک قلم خودش.

صد و پنجاه سال پیش زنی در گوشه تاریکی از ایران از خود حجاب برداشت و این اقدام پر شهامت او که عاقبت به مرگ او منجر شد بطور بیسابقه ای در دورترین نقاط جهان منعکس شد و افکار و احساسات زنان و مردان برجسته ای را برانگیخت ولی در جامعه خود او تاکنون هرچه درباره او گفته و نوشته شده حکم پوشاندن دوباره او را در زیر هزار لایه چادر دیگر دارد. چرا؟ چونکه در وهله اول سردمداران نظامی که او بر علیه آن برخاسته بود کوشیدند با تکفیر و تهمت و ناسزا وجود او را نفی کنند. و بعد هم نسلهای دیگر که از آن تعبد مذهبی رسته اند و خواسته اند قضاوتهای عادلانه تری بکنند، از عناصر اصلی و فضای حقیقی فرهنگ خود غافل مانده اند و حتی از وقایع تاریخی جامعه خود آگاه نبوده اند و در نتیجه یک نیمرخ ناتمام و نیمه روشنی از آن چهره تابناک بدست داده اند.

امید من این است که در این فرصت کوتاه بکمک صدای خود او تا آنجا که ممکن است چهره او را بنمایانم و در چهارچوبه فضای خود او بکنجام. انگیزه های درونی او و آرزوهای آشکار او را باید در آنچه از اشعار او که از دستبرد حوادث بجا مانده است یافت:

تا بیاید سرغیبی در عیان	طاهره بردار پرده از میان
درگذر از این و آن و حین و حان	یوم موعودی بعالم شد عیان
ظاهر او بنمود وجه احمدی	آمد او با جلوه های سرمدی
آدمی را او سراسر نور کرد	عالی را از شرر پسر شور کرد

و در غزل دیگری با مطلع:

چشم مستش کرد عالم را خراب

هر که دید افتاد اندر پیچ و تاب

به این ابیات برمیخورم:

آتش با شعله زد در هر حجاب	خیمه آتش نشینان پر شرر
از چه کل محوئد و اندر اضطراب	گر نباشد نار موسی در ظهور
تا به بینی وجه حق را بی نقاب	هان نکبر بر ما بعین باصره

و باز در غزل دیگری که استقبال از غزل مشهور مولاناست میگوید:

رفع حجب گردیده‌هان از قدرت رب الخلق	ای عاشقان ای عاشقان شد آشکارا وجه حق
بنگر بصد لطف و صفا آنروی روشن چون شفق	خیزید کایندم با بهاء ظاهر شود وجه خدا
روز قیام است ای مهان معدوم شد لیل غسق	یعنی ز خلاق زمان شد این جهان خرم جنان
آن شد که آن میخواستی از عدل و قانون و نسق	آمد زمان راستی کزوی شد اندر کاستی
ایدون بجای هر سقم شد جانشین قوت و رمق	شد از میان جور و ستم هنگام لطف است و کرم
بر گو به شیخ اندر زمان برخیز و برهم زن ورق	علم حقیقی شد عیان شد جهل معدوم از میان
چون شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق	بود آر چه عمری واژگون وضع جهان از چندوچون
لکن بلطف لم یزل برهاند از ایشان غلق	گرچه به انداز ملل ظاهر شده شاه دول

آنچه بوضوح از این اشعار بدست می آید و برای هیچکدام از ما هم نباید مبهم و نامفهوم باشد این است که حرف از درنوردیدن يك دوران کهنه پوسیده و به ستم آلوده، و سررسیدن روزگاری نو و نوجوان شدن جهان اجتماعی و معنوی است. پایان دوران انتظارها، فرا رسیدن زمان موعود و آمدن معبود.

این رمز تجدید یا بهتر بگویم رستاخیز، درآمدن از رکود، باز جوان شدن و بارور شدن، گذشتن از گذشته و ایمان به آینده، ریشه کنی ستم ها و پپی ریزی دادها، برچیدن ستیزها و گستردن مهرها، در اسطوره های هر فرهنگ انسانی که بنیه زنده ماندن و دوام دارد نهفته است. نیروی روینده ای است که دور به دور بروز میکند، شور و شروری در جامعه بپا میکند، نظام فرسوده را میلرزاند و فضای تازه ای برای پیش رفتن ایجاد میکند.

در فرهنگ ایرانی این اسطوره رستاخیز، به ایمان و آئین آغشته است. از زرتشت گرفته تا ادوار اسلامی تاریخ ما تا باب و بهاء الله این نیروی نوسازی در اعتقادات و انتظارات دینی بیان و تفسیر و توجیه شده است. و اصولاً جو جهان بینی آئینی سرتاسر افق فکری تاریخ ما را پر کرده است. پس وقتی درباره نهضت باب و نقش اساسی طاهره در آن سخن میگوئیم از دیدگاه درون جامعه خودمان نگاه میکنیم. این نهضتی است که در زمان کوتاهی از بطن اعتقادات و انتظارات مکتب شیخی مذهب شیعه دیانت اسلام سر برون آورد و به هدایت باب با یک تحرک انقلابی از پیله اسلامی خود درآمد و بدست بهاء الله به رشد انقلابی واقعی خود رسید و یک آئین جهانی شد.

نفی و تکفیر و تهمت و دشنام از سوی پاسداران نظام فرسوده امری طبیعی و در تاریخ تکراری است. اما برداشتهای نیم خام آنان که با معیارهای بعاریت گرفته و بدون آگاهی از بافت جامعه و ریشه های فرهنگ خود، جنبش ها و جنباننده های تاریخ خود را می سنجند جای بحث دارد. اینجا فرصت تحلیل اینگونه افکار نیست ولی باید گفت که اقل در پنجاه سال گذشته بیشتر این قضاوتها از سرچشمه تفکر مارکسیستی آب خورده است، و باید انصافاً گفت بررسی تاریخ با این اصول چه بسا گوشه های تاریک را روشن میکند، و بنابراین نباید با تعبد از آن چشم پوشید. ولی در اصل منطق این رویه البته بسیار حرف هست که چرا باید اصولی که بعد از گذشت صد و پنجاه سال جنبه های علمی و عینی خود را حتی در جوامع بومی اروپائی خود از دست داده هنوز با اصرار بر تاریخ ما تحمیل شود. در اوج دوران استالینی یعنی در سال ۱۹۲۸ یک پژوهشگر روس بنام س. م. ایوانف S. M. INANOV کتاب کوچکی بنام "قیامهای بابیه در ایران در سالهای ۱۸۴۸-۵۲" چاپ کرد و نهضت باب و شخصیت خود سید علی محمد شیرازی و برخی از پیشروان آن نهضت منجمله قره العین طاهره را از یک دید مارکسیستی مبتذل تحلیل کرد. باید گفت که از آن زمان تاکنون بیشتر برداشتهای باصطلاح روشنفکرانه ای که از آن نهضت و از شخصیت و اهمیت مقام طاهره و نقش تاریخی او بدست داده میشود یک نوع پیوندی از آن طرز تفکر دارد. البته پیوندها اگر با شناخت واقعی نوع گیاه ها باشد چه بسا که سبب باروری نهالهای بی بر میشود، ولی پیوند پرتقال به سیب و یا گردو به چنار نمیگیرد.

منظور از این حاشیه این است که شخصیت و مدار فکر و انگیزه های عواطف و تحرک اعمال طاهره را نمیتوان جدا از ایمان به رستاخیز و فرط اشتیاق او به برهم چیدن شرع اسلامی و جانفشانی او در راه پایه گذاری یک نظام معنوی نوین بررسی کرد. باید او را از نظرگاه خودش و در چارچوبه فرهنگ خودش نگریست تا ابعاد حماسی وجود او برای ما روشن شود. مسلماً زنان دانای شیردل تیز هوش خوش سخن پرجاذبه ای که نابرابری ستمکارانه جامعه را بدرد حس کرده اند، در تاریخ ما کم نبوده اند ولی اقتضای زمان کمتر به آنان فرصت ابراز وجود داده است. ویژگی طاهره این است که او نه فقط همه این صفات را در حدّ اعلی دارا بود، بلکه با تمام نبوغ و استعداد فطری خود اول دانا شد و زود فهمید که توانا بود هر که دانا بود. به دانش آن زمان یعنی الهیات و تمام ملحقات آن از منطق و بلاغت و ادب که در انحصار سالارمردان دستارپوش بود دست یافت و از آنان پیشی گرفت، و از آن پس حاضر نشد که از توانائی که

از آن دانش به مردان میرسید چشم ببوشد. با شهامت تمام در زندگی کوتاه و پر ماجرای خود برای حق خود و هم جنسان و هم نوعان خود مبارزه کرد و ترسید و پیروز شد. سرمشقی که او برای زنان دادخواه و پوینده و آزادکننده جهان گذاشت، هر چند در کشور خودش زیر ابرهای تیره جهل و تعصب مانده است ولی از نظر زنان و مردان برجسته عالم دور نمانده است. کدام زن ایرانی را میشناسید که سرگذشتش زبان زد هنرمندان و صاحبان قرن خود شود. نام او در سرلوحه اولین کنفرانس حقوق زنان در امریکا نزدیک به یکصد سال پیش درج شد. سارا برنار (SARA BERNHARDT) معروفترین هنرپیشه تئاتر فرانسه در نیمه دوم قرن نوزدهم از دو نویسنده زمان خود کاتوله منده (CATULLE MENDES) و ژولی بوی (JULES BOIS) خواهش کرد که نمایشنامه ای درباره بقول خودش این ژاندارک ایرانی بنویسند که او به روی صحنه بیاورد. گرینوسکایا (GRINEVSKAYA) دراماتیس روسی همچون نمایشی را در تئاتر سن پترزبورگ اجرا کرد و بعد از آشنائی با این نمایش بود که تولستوی (TOLSTOY) نویسنده و صلحجوی شهیر روسی نسبت به نهضت بایی و آئین بهائی کنجکاو و علاقه مند شد و در پاسخ ارفع الدوله سفیر ایران در استانبول نوشت که: "کلید صلح جهان در دست آن زندانی عکا یعنی بهاء الله است".

در آغاز نهضت باب مخصوصاً با دستگیری و زندانی کردن و بالاخره تیرباران کردن خود باب، برای همه پیروان روزافزون او روشن نبود که معنی فرا رسیدن روز موعود چیست. حتی با علنی شدن دعوی قائمیت در میانه آن دوران پر تلاطم کوتاه شش ساله از ۱۸۴۴ که شروع دعوت او بود تا ۱۸۵۰ که به شهادت رسید هنوز بیشتر پیروان او ذهنشان از دیوار انتظارات احادیث و تفاسیر شیعه فراتر نرفته بود و آن نهضت را اسباب احیای اسلام میدانستند نه نسخ آن شریعت و آزادی از قیود آن و سپیده دم فرا رسیدن روزگاری نو و نظمی بدیع. و به صراحت و قاطعیت میتوان گفت که در میان این پیروان، طاهره بود که فعالترین و بالمال پیروزمندترین عنصر نوخواهی شد.

در هر زمانی که نبض تحرک و دگرگونی جامعه تند میشود و به ریج و درد زایش جهان تازه ای نزدیک میشود قوه کشش گذشته و مقاومت نظام کهنه هم شدیدتر میشود و چنان نیروی خارق العاده ای لازم است که کوشش بسوی نو را از حیطة بازگشت به گذشته بجهاند و بسوی فضاهای تازه پرواز دهد. طاهره بارزترین جلوه این نیروی خارق العاده بود. نقش او در مجمع بدشت بسال ۱۸۴۸ شاهکار نمایش جمع آمدن عمل و معنا و رمز و آشکارا بود. به یک کرشمه دو کار کرد. با برداشتن حجاب در جمع مردان هم به فعل و هم به قول، هم نسخ قیود شرع اسلامی را اعلام کرد و هم آزادی و برابری زن را در آئین تازه. اینکه همچو اصل مهمی یعنی درنوردیدن نظم کهنه و فرا رسیدن روز نو بوسیله زنی اعلام شد و بعد از طرف باب هم بکلی تأیید شد، و همچنین اینکه اولین نشانه آن آئین نو فعلی بود که جز شکستن قیود زن در جامعه و آزادی و برابری او مفهوم دیگری نداشت، هیچکدام یک امر اتفاقی نبود. این دو روی شاهکار طاهره لازم و ملزوم همدیگرند و هر چه بخواهیم آنها را از هم تفکیک کنیم از شناسائی چهره حقیقی او و نقش تمام عیار تاریخی او دور شده ایم. طاهره قهرمان و سرمشق آزادی و برابری و توانائی زنان است زیرا که نهضت باب فضای مساعد را برای آغاز این کوشش آماده کرده است و آئین بهائی آنها را به مقصد عالی او رسانده است. و نهضت باب و آئین بهائی به این دلیل میتوانند ادعای تحول و پیشرفت اجتماع را داشته باشند که اصل آزادی و برابری حقوق زنان یک رکن اصلی آئین و نظام ایشان است.

وقتی که طاهره مژده میدهد که:

مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق تبدیل شود اصل تباین به تجانس

بی اختیار احساس میکنیم که این بینش دقیق و رقیق يك زن تیزبین دنیای آینده است که از درك دردناك حکم خلافی که درباره او و نیمی از مردم آفاق شده است بخوبی آگاه است و رهائی خود را در رهائی بشریت می بیند و درمان دوئی ها را در یگانگی و مهربانی می یابد . به این شعر محکم او گوش کنید وانصاف بدهید که آیا این همان آرزوی هر ایرانی پاکدل برای میهن خود ، و فراتر از آن آرمان هر انسان واقعی برای جهان پر آشوب ما نیست :

« هان صبح هدی فرمود آغاز تنفس

روشن همه عالم شد ز آفاق و ز انفس

دیگر ننشیند شیخ بر مسند تزویر

دیگر نشود مسجد دکان تقدّس

ببریده شود رشته تحت الحنك از دم

نه شیخ بجا ماند ونه زرق و تَدَلّس

آزاد شود دهر ز اوهام و خرافات

آسوده شود خلق ز تخمیل و تَوَسُّوس

محکوم شود ظلم به بازوی مساوات

معدوم شود جهل به نیروی تَقَرّس

گسترده شود درهمه جا فرش عدالت

افشانده شود در همه جا تخم تَوَسُّوس»

کودنانه محبت پروردگار / شرح در وصف اهل بیت / سرود از زبان خون دل از درد / جود و جود ابرو / زاری درین وقت حساسانه

در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه

در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه

چند معاشرت کنی با نعمت شناسانم	در ره عشقت ای صنم شیشه بلانم
از همه خلق رسته‌نی از بجان جانم	پرده بر روی بسته‌نی زلف هم شکسته
خوان مراقب تویی شانه هفت دو منم	نور تویی تن تویی ماه تویی اشق تویی
شمس تویی قمر تویی ذره منم هیا منم	شیر تویی شکر تویی شانه تویی مر تویی
خواجه با ادب تویی بیت زه‌نی حیا منم	نخل تویی نرطب تویی بعثت نوش آب تویی
دلبسته محرم تویی عاشق بیس نوا منم	کعبه تویی صنم تویی دیر تویی حسم تویی
چون به تو متصل شدم بحب روانه‌ام	من ازیم تو نیم حسم نی زدم از پیش هم
رشته کرب و از ریاضت کسب کبریا منم	شاید شرح دلبر گفت لبوی من بیا
منت نظر عطای تو معترف خطا منم	طاہره خاک پای مست می لغای تو

عزرا دل جان با نفس بر فغان / در راه کرب و از ریاضت کسب کبریا / در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه

در وقت غم و اندوه / در وقت غم و اندوه

چندغزل از جناب طاہره، خط خوش اثر جناب موقن